



چرا علم دینی؟

مهدی گلشنی *

چکیده: بررسی تحولات علم و تعامل آن با عرصه‌های انسانی در دوره پس از رنسانس به‌خوبی نشان می‌دهد که در کنار ویژگی‌ها و فرصت‌های مثبتی که برای بشر ایجاد کرده، آثار منفی و آسیب‌های فراوانی نیز به همراه داشته است. این مسائل که گاهی به صورت بحران انسانی نیز بروز کرده است، موجب شد که متفکران به دنبال راه حلی برای این موضوع باشند که از جمله این راه حل‌ها تغییر نگرش نسبت به علم بوده است. در پاسخ به این نیاز، متفکران مسلمان در دهه‌های اخیر، علم دینی را پیشنهاد کرده‌اند. مقاله حاضر، شماری از آثار منفی و آسیب‌های علم را بررسی کرده و نیز چارچوبی دینی را برای تغییر نگرش در علم پیش می‌نهد.

کلیدواژه‌ها: علم دینی، علم سکولار، مفروضات متافیزیکی، ارزشهای اخلاقی، جهان بینی.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه

«علم دینی» موضوعی است که طرح آن در نیم قرن گذشته رونق گرفته است. چه در دوران تمدن درخشان اسلامی و چه در ابتدای تکون علم جدید، موضوعی تحت عنوان «علم دینی» شایع نبوده است؛ زیرا به طور کلی مطالعه عالم خلقت یک فعالیت دینی محسوب می‌شده است. دلیل مطرح شدن علم دینی در عصر ما، پیامدهای بعضی تحولات نظری و عملی است که پس از تکون علم جدید رخ داد. در اینجا به اهم این تحولات اشاره می‌کنیم.

رابطه علم و دین پس از رنسانس

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، بسیار متفاوت با جهان دوران قرون وسطی است و تفاوت را می‌توان تا حد بسیاری به علم و فناوری نسبت داد. پیشرفت‌های علوم فیزیکی و زیستی در دو قرن اخیر، شناخت ما را از جهان به نحوی غیر منتظره تغییر داده است. همین‌طور پیشرفت‌ها در کاربردهای علم به بشر توان زیادی برای به کارگیری نیروهای طبیعی و اذهان انسان‌ها داده است. دانش علمی و فناوریانه آسایش جسمانی بشر را افزایش داده و سطح زندگی را بسیار بالا برده است. اما تفکر حاکم بر فعالیت علمی در دو قرن گذشته، آثار نامطلوب بسیار زیادی را نیز به همراه داشته است؛ از جمله:

۱. علم و فناوری برای نابودی بشر و آلودگی محیط زیست به کار رفته و تعداد روزافزونی از دانشمندان در مؤسسات نظامی یا مؤسسات علمی رسمی به کار تولید ابزارهای نابودی بشر اشتغال داشته‌اند و متأسفانه جامعه علمی هم نقش منفعلانه‌ای در این زمینه داشته است. به قول نیکولای ماکسول (فیلسوف علم معاصر):

تحقیقات علمی و فناوریانه بسیاری صرف تحقق علایق کشورهای ثروتمند می‌شود؛ به جای آنکه صرف هزاران میلیون نفری بشود که در فقر محقرانه به سر می‌برند. تحقیقات پزشکی در درجه اول صرف علاج بیماری‌های ثروتمندان می‌شود، نه فقرا. همچنین مسئله ننگ‌آمیز تحقیقات نظامی در کار است. در انگلیس ۳۰ درصد و در آمریکا ۵۰ درصد بودجه تحقیقات و توسعه، صرف امور نظامی می‌شود.

در دنیای ما که دچار نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های فاحش، تنازع و جنگ است، آیا این مخارج در جهت تأمین بهترین منافع برای انسانیت است؟ همچنین، تعجب‌آور ناتوانی جوامع علمی در صحبت کردن درباره این

مطلب است. (Maxwell, 2008, p.102)

۲. هدف فعالیت علمی بسیار تغییر کرده است. قبل از تکون علم جدید دو هدف برای کسب دانش مطرح بود:

- بعضی فعالیت علمی را برای ارضای حس کنجکاوی درباره طبیعت و اسرار آن و زیبایی‌های نهفته در آن دنبال می‌کردند. از نظر آنان پاداش کسب علم، ارضای نیازهای معنوی و زیبایی‌شناختی انسان بود.

- دیدگاه رایج دیگر، دیدگاه ادیان توحیدی بود که از نظر آنها فعالیت علمی برای شناخت آثار صنع الهی و اسرار آنها و برطرف کردن نیازهای ضروری افراد و جوامع انسانی است.

در قرن بیستم نگرش جدیدی حاکم شد که در کسب دانش، افزایش قدرت و ثروت نیز یک عامل مهم به حساب آمد. این دیدگاه به ویژه در میان حکومت‌های قدرتمند جهان، حاکمیت پیدا کرده است و چون بخش عمده‌ای از فعالیت علمی با مدیریت و پشتیبانی حکومت‌ها و صنایع بزرگ سرمایه‌گذاری می‌شود، آثار نامطلوب آن به‌خوبی مشهود است. قبل از تکون علم جدید، دانشمندان نگرش جامع‌تری نسبت به مطالعه طبیعت داشتند و در پی آن بودند که تصویر یکسانی از کل جهان به‌دست آورند. تمام بخش‌های دانش، بایستی در یک چارچوب کل‌نگرانه قرار می‌گرفت. این‌گونه نگرش را می‌توان در میان تمامی دانشمندان عصر تمدن اسلامی و همچنین در میان بنیان‌گذاران علم جدید (گالیله، کپلر، نیوتن و...) مشاهده کرد. اما در عصر ما، دانشمندان بیشتر متخصصانی شده‌اند که صرفاً به حوزه تخصصی خودشان سرگرم هستند و از یک نگرش کل‌نگرانه نسبت به طبیعت غفلت دارند. یک دلیل عمده برای حاکمیت این نوع نگرش، غیاب دغدغه‌های فلسفی و انسانی در میان دانشمندان و شیوع یک نگرش تجربه‌گرایانه و ابزارگرایانه در میان عالمان بوده است که بیشتر دنبال این بوده‌اند که نظریه‌هایی بنا کنند که صرفاً کفایت تجربی داشته باشند. وجود بعضی مشکلات نظری در بعضی از نظریه‌هایی که در مقام عمل موفق بوده‌اند - مثل نظریه کوانتوم - این دیدگاه را تقویت کرده است.

علم جدید دانشمندان را فقط به جهان مادی جلب می‌کند و تنها برای اموری واقعیت‌قائل است که ریشه در حواس دارند. از نظر آنها تأیید تجربی، آخرین حکم را صادر می‌کند. بنابراین واقعیات معنوی، یا غیرحقیقی تلقی می‌شوند و یا قابل تقلیل به فیزیک

به حساب می‌آیند که در نهایت به غفلت از خداوند و ابعاد معنوی انسان می‌انجامد و علم و فرهنگ را از هم جدا کرده، انسان‌ها را به حوزه مادی قانع می‌کند؛ به نحوی که هیچ هدفی جز ارضای نیازهای مادی خود نداشته باشند.

در محافل علمی، این ایده جا افتاده است که علم و اخلاق دو حوزه مستقل هستند. می‌گویند علم با واقعیات عینی سروکار دارد، در حالی که ارزش‌ها یک امر ذهنی و متکی به اعتقادات شخصی هستند. پس نمی‌توان «بایدها» را از «هست‌ها» استنتاج کرد.

به طور خلاصه علم امروز در چارچوبی قرار دارد که واجد مشخصات زیر است:
- طرد هرگونه دانشی که ریشه در حواس ندارد. به این ترتیب، متافیزیک و معرفت

مبتنی بر وحی نفی می‌شود.

- نادیده گرفتن سطوح بالاتر هستی.

- نادیده گرفتن ارزش‌های اخلاقی در کار علمی.

- غفلت از آثار تخریبی علم.

- غفلت از یک دیدگاه کل‌نگر نسبت به عالم هستی.

- ندیدن دغدغه‌های بنیادی انسان.

نیاز به تغییر در نگرش به علم

در پنجاه سال اخیر به نحو روزافزون استدلال شده است که باید نگرش به علم تغییر کند. اینکه می‌گویند علم صرفاً مبتنی بر شواهد تجربی است و دین مبتنی بر ایمان و مرجعیت، ساده‌نگری است؛ زیرا:

یک. ایمان بخشی مهم از مجموعه علم است و هر عالمی اموری را به صورت ایمانی می‌پذیرد. مثلاً فیزیک‌دانان قبول می‌کنند که جهان فیزیکی نظام‌مند و قابل فهم است؛ اما همان‌طور که انیشتین گفته این یک مسئله ایمانی است:

به این حوزه [حوزه دین] ایمان به امکان اینکه نظم نافذ در جهان هستی عقلانی است، یعنی قابل درک برای عقل است، تعلق دارد. من نمی‌توانم

دانشمندی را بدون این ایمان عمیق تصور کنم. (Schilpp, p. 285)

دو. بسیاری از کشفیات علمی از طریق شهود صورت پذیرفته است (یعنی بدون استنباط یا شاهد یا تعقل یا تجربه) و برخی از عالمان برجسته روزگار، به نقش شهود در کشفیات علمی اذعان کرده‌اند و در حقیقت معتقدند که بعضی از مهم‌ترین کشفیات علمی

بدین طریق صورت پذیرفته است. به قول چارلز تاونز (برنده جایزه نوبل در فیزیک):

کشفیات دینی غالباً به وسیله الهامات به دست می آیند؛ در حالی که دانش علمی، در اذهان عمومی، از طریق استنتاج منطقی یا جمع آوری داده‌هایی که تحلیل می‌شوند تا به تعمیم‌هایی به نام قوانین برسند، به دست می‌آید. اما این‌گونه توصیف یک کشف علمی تعبیری سخره‌آمیز از امر واقعی است. بسیاری از کشفیات علمی از طرقی کاملاً متفاوت به دست می‌آیند و بیشتر شبیه الهام هستند. [البته] این اصطلاح معمولاً برای کشف علمی به کار نمی‌رود؛ زیرا ما به این عادت کرده‌ایم که الهام را برای حوزه دین به کار بریم. در محافل علمی صحبت از شهود می‌شود؛ کشف تصادفی [و بدون مقدمه] ... (Townes, p. 307)

اینکه گفته می‌شود گزاره‌های علمی قابل اثبات هستند، به این سادگی نیست. در ریاضیات، با بعضی اصول شروع می‌کنیم و فرض می‌کنیم که آنها سازگارند؛ اما قضیه گودل حاکی از این است که نمی‌توان در حالت کلی سازگاری یک مجموعه از اصول را ثابت کرد، مگر آنکه به سیستمی بزرگ‌تر متوسل شویم. همچنین اینکه گفته می‌شود نظریه‌های علمی به سادگی قابل ابطال هستند، درست نیست؛ چنانکه در فلسفه علم به کرات بر آن استدلال شده است.

سه. اینکه گفته می‌شود علم به همه سؤالات جواب می‌دهد، درست نیست؛ زیرا اولاً در علم سؤالاتی وجود دارند که خود علم نمی‌تواند به آنها پاسخ دهد؛ مثلاً:

- قوانین حاکم بر جهان خلقت از کجا نشأت می‌گیرند؟

- چرا ما می‌توانیم این‌گونه قوانین را بفهمیم؟

ثانیاً علم رایج، به علت ظرفیت محدودش، نمی‌تواند به همه دغدغه‌های انسانی پاسخ دهد، و مخصوصاً نمی‌تواند چیزی در مورد دغدغه‌های بنیادی بشر (مانند از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود، و به کجا می‌روم؟) بگوید. دیدگاه حاکم بر علم روز نه تنها این دغدغه‌ها را بی‌پاسخ می‌گذارد، بلکه اعتبار آنها را نفی می‌کند. با این پیش، زندگی معنای خود را از دست می‌دهد و انسان‌های امروزی، تحت فشار فناوری و رفاه مادی‌اند و این باعث نادیده گرفتن سعادت معنوی بشر می‌شود. علاج این مشکل، آن است که توجه کنیم دانش علمی تنها دانش معتبر نیست و برای پاسخگویی به این مسایل، به چارچوبی وسیع‌تر نیاز است. به قول شرویدینگر:

تصویر علمی از جهان واقعی اطراف ما بسیار ناقص است. علم، اطلاعات واقعی زیادی به ما ارائه می‌کند، و به تمامی تجارب ما نظمی بسیار منسجم می‌دهد، اما به نحو وحشتناکی درباره همه آنچه واقعاً به قلب ما نزدیک است و برای ما اهمیت دارد ساکت است. علم نمی‌تواند چیزی درباره فرمز و آبی، تلخ و شیرین، درد و لذت جسمانی، به ما بگوید. چیزی درباره زیبا و زشت، خوب یا بد، خدا و ابدیت نمی‌داند. علم گاهی وانمود می‌کند که به سؤالات ما در این حوزه‌ها پاسخ می‌گوید؛ اما پاسخ‌ها گاهی آنقدر احمقانه است که ما تمایلی نداریم آنها را جدی بگیریم. (Wilber, p. 81)

و به قول پیتر مداوار (برنده جایزه نوبل پزشکی): «بنابراین علم، آن چیزی نیست که ما برای یافتن پاسخ مربوط به اشیای اول و آخر باید به آن رجوع کنیم؛ بلکه باید به متافیزیک، ادبیات تخیلی و دین رجوع کرد.» (Medawar, p. 66)

به طور خلاصه، علم نمی‌تواند به سؤالات مربوط به موضوعاتی نظیر خدا، سطوح مختلف هستی، روح و جاودانی آن، و اختیار انسان بپردازد. توضیح این قبیل سؤالات به چارچوبی فراتر از علم تجربی نیاز دارد.

چهار. توفیق علم خود نیازمند به توضیح است، و بدیهی است که خود علم نمی‌تواند این توضیح را فراهم کند. در اینجا می‌خواهیم استدلال کنیم که توفیق علم، همان‌طور که راجر تریگ (Trigg, pp. 80-83) متذکر شده، طبیعی‌ترین توجیه را در یک جهان‌بینی خداپاورانه دارد؛ بدین شرح:

برای کار علمی باید قبول کنیم که جهانی که علم با آن سروکار دارد، قانونمند است. این را نمی‌توان از خود علم استنتاج کرد، بلکه مستلزم بعضی مفروضات فلسفی است؛ نظیر اینکه بخش ناشناخته جهان شبیه بخش شناخته آن است و داده‌های علم در تمام زمان‌ها و مکان‌ها صادق است.

کارایی ریاضیات در توضیح جهان فیزیکی معجزه‌آسا به نظر می‌رسد. چرا باید علایمی که توسط انسان‌ها ابداع می‌شود، برای توضیح اسرار جهان مناسب باشد؟ به نظر می‌رسد که منطقی در ساختار جهان به کار رفته و نیز رابطه‌ای بین ذهن انسان و بقیه جهان هست که فهم جهان را میسر می‌سازد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا واقعیت این ساختار را دارد و چرا ذهن انسان می‌تواند آن را درک کند. یک جواب آن است که این صرفاً نحوه وجود اشیا است. اما این پاسخ، به ما اطمینانی در مورد جهان‌شمولی علم نمی‌دهد. جواب قانع‌کننده‌تر این است که این مسئله، نتیجه تدبیر خداوند دانا و

توانای مطلق است.

در جهان‌بینی دینی، این جهان مخلوق خداوند است و او است که آن را طراحی کرده است و ما می‌توانیم به قوانین حاکم در طبیعت (سنن الهی) پی ببریم. چون اذهان ما و بقیه جهان، مخلوق یک خالق است و او است که این توانایی را به اذهان ما عطا کرده است. پس توفیق علم در یک چارچوب (جهان‌بینی) خداپاورانه، توضیحی طبیعی و معقول دارد و البته این چارچوب را وحی به بهترین وجه ارائه می‌دهد.

با رشد مکاتب مختلف فلسفه علم در نیمه دوم قرن بیستم، روشن شده که ما با ذهن خالی با طبیعت روبه‌رو نمی‌شویم و مشاهدات ما در پرتو ذهنیات قبلی‌مان (عمدتاً پیش‌فرض‌های فلسفی) تعبیر می‌شوند. همچنین کار هر دانشمند، مبتنی بر بعضی اصول ارشادی است. برای هایزنبرگ، سادگی نظریه، یک معیار برای پذیرش آن بود و برای دیراک زیبایی آن. این قبیل معیارها، فراتر از بایسته‌های علمی‌اند که دانشمندان را در انتخاب نظریه‌ها یاری می‌دهند. به قول جرج ایس: «من می‌خواهم این را آشکار کنم که ما در انتخاب مدل‌هایمان معیارهای فلسفی به کار می‌بریم. بخش بزرگی از کیهان‌شناسی معاصر می‌کوشد که این راز را پنهان دارد.» (Gibbs, p. 29)

به علاوه، نگرش فلسفی یک دانشمند هدف‌وی در تحقیق را معین می‌کند. یک دانشمند تجربه‌گرا صرفاً به جمع‌آوری داده‌ها اکتفا می‌کند؛ در حالی‌که یک فیزیکدان با نگرش جامع‌تر به این هدف قانع نیست و می‌خواهد طبیعت را بفهمد.

همچنین روشن شده است که مشاهدات تجربی به تنهایی نظریه‌ها را متعین نمی‌کنند و گاهی با نظریه‌های متعددی روبه‌رو هستیم که از لحاظ کفایت تجربی هم‌ارزند. در این موارد توسل به بعضی اصول فوق تجربی به گزینش یک نظریه کمک می‌کند. این امر باعث شده است که بعضی از فیلسوفان علم معاصر، خواستار تجدید نظر در فلسفه علم حاکم بر محیط‌های عالمی معاصر، یعنی تجربه‌گرایی محض، بشوند. نیکولای ماکسول، فیلسوف علم معاصر انگلیسی، در مقاله‌ای تحت عنوان «نیاز به یک انقلاب در فلسفه علم»، لزوم یک انقلاب در فلسفه علم را ضروری می‌شمارد. (Maxwell, 2003, pp. 381-408) از نظر او در مقابل هر نظریه علمی - هر اندازه هم که موفق بوده باشد - همواره می‌توان بی‌نهایت نظریه رقیب را در نظر گرفت که از نظر تطبیق با تجربه هم‌ارزند؛ اما در مورد پدیده‌های مشاهده‌نشده پیش‌بینی‌های متفاوت دارند. بدیهی است که نمی‌توان بی‌نهایت زمان صبر کرد

تا به تدریج نظریه‌های رقیب حذف شوند. پس اگر تنها آزمایش معیار گزینش نظریه‌ها باشد، ما با بی‌نهایت نظریه سروکار داریم. این که در عمل این قضیه رخ نمی‌دهد، به خاطر این است که ما علاوه بر ملاحظات تجربی، بعضی ملاحظات فوق علمی (عمدتاً فرض‌های متافیزیکی؛ نظیر سادگی، وحدت‌بخشی، توان توضیح) به کار می‌بریم. اما با ملاحظات نوع اخیر ما داریم فرض‌های مهمی را دربارهٔ سرشت جهان مطرح می‌کنیم؛ فرض‌هایی که از دل فلسفه علم رایج بیرون نمی‌آید.

۳. اینکه علم را فارغ از ارزش‌ها تلقی می‌کنند، درست نیست؛ زیرا:

۳-۱. اولاً فعالیت علمی در خلأ انسانی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه ارزش‌ها در سطح انسانی وارد فعالیت علمی می‌شوند. در واقع دانشمندان در کار علمی خود همواره بعضی ارزش‌ها را ملحوظ می‌کنند؛ مانند صداقت در گزارش‌ها، سعه صدر و عدم تعصب. زیرا فعالیت علمی یک فرایند هدفدار است و دانشمند در فعالیت علمی خود همواره هدف‌هایی را دنبال و ارزش‌هایی را مراعات می‌کند. لذا پوپر علی‌رغم اینکه به جدایی واقعیات از ارزش‌ها معتقد است، اذعان دارد که در کار علمی بعضی ارزش‌ها وارد می‌شود: اینکه علم نمی‌تواند اظهار نظری دربارهٔ اصول اخلاقی بکند، این سوء تفاهم را پیش آورده است که چنین اصولی وجود ندارند؛ در حالی که در واقع کاوش برای حقیقت اخلاق را مفروض می‌گیرد. (Popper, p. 141)

۳-۲. اگرچه علم با بخش مهمی از حیات انسانی سروکار دارد، اما نمی‌تواند کلیه تجارب انسانی را توجیه کند. توجیه همه تجارب انسانی، از جمله در کار آوردن ارزش‌ها، مستلزم چارچوبی فراتر از علم است که علم و اخلاق و ارتباط آنها و بعضی امور دیگر را در بر بگیرد.

۳-۳. انتخاب بین نظریه‌های علمی، همواره در پرتو بعضی ملاحظات ارزشی، از قبیل سازگاری اجزا، وحدت‌بخشی، حوزهٔ شمول و ثمرخیزی صورت می‌گیرد.

۴. علوم تجربی کاملاً از جریان‌هایی که در علوم انسانی می‌گذرد، فارغ است و توجه شایسته به نیازهای واقعی جوامع انسانی نمی‌کند؛ اما اگر قرار باشد علوم تجربی به وسیلهٔ انسان‌ها و در جهت رفع نیازهای جوامع انسانی بکار رود، چگونه می‌تواند فارغ از علوم انسانی باشد؟ به قول فریمن دایسون: «شکاف روزافزون بین تکنولوژی و نیازهای انسانی را تنها با اخلاق می‌توان پر کرد. اخلاق می‌تواند نیرویی قوی‌تر از سیاست و اقتصاد باشد.»

(Dyson, p. 12)

بنابراین برای پاسخگویی به کل مسایل مبتلابه انسانی و توجیه موفقیت علم، نیاز به چارچوبی جامع‌تر است؛ یک جهان‌بینی فراگیر که بتواند همه سطوح هستی را در بر بگیرد و همه تجارب انسانی را توضیح دهد. به قول جورج ایس: «ما باید معیارهای وسیع‌تری به کار بریم که کل گستره تجارب انسانی را در بر بگیرد و نه فقط آن بخشی را که به وسیله علم قابل توصیف است.» (Ellis, p. 86)

نتیجه‌گیری

علم و فناوری، اگرچه از یک سو برکتهایی عظیم برای بشر به بار آورده‌اند، از سوی دیگر بشر در زمان حاضر با تخریب محیط زیست، نابودی منابع طبیعی و ابزارهای وحشتناک نابودی بشر و فقدان معنویات روبه‌رو است، و همان‌طور که ما به طرف آینده پیش می‌رویم، آثار علم و فناوری روی جوامع انسانی بیشتر و بیشتر می‌شود و این سؤال پیش می‌آید که آیا باید اجازه داد علم بدون هیچ‌گونه محدودیتی پیش برود، یا آنکه لازم است عوامل به‌وجود آوردن شر را حذف کنیم. به نظر ما این قابل حصول است؛ اگر در کار علمی دغدغه‌های ارزشی و اخلاقی ملحوظ گردد؛ یعنی باید علم در چارچوب جامعی بنا شود که مراعات ارزش‌ها را بکند؛ اما متأسفانه علم فعلی صرفاً با ابعاد فیزیکی جهان سروکار دارد و فارغ از واقعیت‌های فوق‌حسی است و تصویری محدود از واقعیت را به نمایش می‌گذارد. علم و محصولات آن، باید در خدمت برنامه‌هایی که خداوند برای بشر مقرر کرده است، باشد.

علاج قضیه، تغییر در جهت‌گیری و هدف علم و فناوری و جستوجو برای چارچوبی است که همه سطوح واقعیت را در بر بگیرد و همه جهات زندگی انسانی را شامل شود. علم همواره در یک چارچوب متافیزیکی کار می‌کند. این چارچوب می‌تواند یک متافیزیک دینی باشد یا یک متافیزیک غیر دینی. البته آن دو در برخی عناصر اشتراک دارند (مثل تجربه یا کار نظری)؛ اما در درازمدت به نتایج متفاوتی می‌رسند؛ هم در سطح عملی و هم در ساحت نظری؛ چنان‌که آثار نامطلوب جهان‌بینی سکولار را در علم جدید دیدیم. در جهان‌بینی اسلامی، علم در یک چارچوب خدا‌باورانه قرار می‌گیرد که خدا را خالق و نگه‌دارنده جهان می‌داند، وجود را به حوزه مادی محدود نمی‌کند، برای جهان هدف قایل

است و ارزش‌های اخلاقی را ارج می‌نهد. جهان‌بینی اسلامی و جهان‌بینی رایج، هر دو به استفاده از مشاهده، تجربه و کار نظری ارج می‌نهند. تفاوت آنها در نگرش به خدا، جهان و انسانیت است و تأثیر این تفاوت، هم در نتایج کاربردی علم ظاهر می‌شود و هم در برداشتهای نظری از آن. بر خلاف برخی صاحب‌نظران، جهان‌بینی اسلامی، مانع از این می‌شود که دانشمندان مسلمان بتوانند در تولید علم جهانی سهم داشته باشند. تاریخ تمدن درخشان اسلامی شاهدهی گویا بر این مدعا است.

تلقی اسلام از علم، دانش واقعیت را به آنچه از تجربه و کار نظری حاصل می‌شود، محدود نمی‌کند؛ بلکه با در نظر گرفتن وحی و الهام و شهود، هم جهات فیزیکی انسان و جهان را در نظر می‌گیرد و هم جهات معنوی را و این ادعا را دارد که جهان بیش از آن است که به چشم می‌آید.

امروز وظیفه ما است که به هویت اسلامی خویش بازگردیم و جهان‌بینی اسلامی را بر علوم حاکم کنیم. معرفت‌شناسی اسلامی کل‌نگر است و معرفت دینی و معرفت علمی را از هم جدا نمی‌کند. در علم اسلامی، سطوح مختلف دانش وجود دارد و تحویل‌گرایی، به معنای رایج آن، باطل است؛ زیرا واقعیت‌هایی اشیا جنبه فیزیکی آنها نیست.

امروز ترویج این فکر که علم برای بشر کفایت نمی‌کند و باید از دین مدد جست و همچنین اصلاح تفکر رایج، ضروری است، و آن مستلزم جهاد فرهنگی است: علاج علم‌سالاری رایج آن است که یک جریان قوی فکری، وضعیت قضایا را تبیین کند و حدود علم را مبرهن سازد و روشن کند که علم و دین یک مبنا دارند و علم بدون متافیزیک توجیهی ندارد. همچنین روشن کند که علم، مشکل‌گشای همه چیز نیست و محدودیت‌های خودش را دارد، و با تور علوم تجربی فقط اشیای خاصی را می‌توان صید کرد، و اشیای ظریف‌تر از دسترس علوم تجربی بیرون‌اند. به‌علاوه، توجیه خود علوم تجربی و موفقیت‌های آن نیازمند یک چارچوب متافیزیکی است. به عبارت دیگر، جهان ما یک جهان یک‌بُعدی نیست و بیش از یک راه برای نگاه کردن به آن وجود دارد. در جهان چندبُعدی، منظرهای مختلف ناسازگار نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. بنابراین نباید علم را به حال خود رها کرد؛ بلکه باید از ابزارهای علم در سایه معرفت‌شناسی دینی سود جست.

منابع

1. Dyson, Freeman,(1997), "Can Science Be Ethical?", *Christian Ethics Today*, Vol. 3, No. 5.
2. Ellis, George (1993), *Before the Beginning* (London: Boyars Bowerdeam).
3. Gibbs,W.W. (1995), " Profile: George Ellis", *Scientific American* , October.
4. Maxwell , Nicolai (2002), " The need for a revolution in the philosophy of science" , *Journal for General Philosophy of Science* 33.
5. Maxwell , Nicolai (2008), " Do we need a scientific revolution?" , *Journal of Biological Physics and Chemistry* 8.
6. Medawar,P. (1984), *The Limits of Science* , Oxford: Oxford University Press.
7. Popper. K. R.(1987), "Natural Selection and the Emergence of Mind", in *Evolutionary Epistemology, Rationality and the Sociology of Knowledge*, ed. Gerard Radnitzky & William W. Bartley, III ,La Sall, Ill.: Open Court.
8. Schilpp , A.P.(1970), *Albert Einstein, Philosopher-Scientist*, La Salle, Ill. : Open Court.
9. Townes ,C. H. (1966), " The Convergence of Science and Religion", *Zygon* ,Vol. 1 ,No. 3.
10. Trigg, Roger,(1998),*Rationality and Religion*, Oxford: Blackwell Publishers.
11. Wilber K. (1984), *Quantum Questions* , Shambhala: New Science Library.

